

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

خطی اهدائی

۱۲۲۴

۱۲۳۴

رساله در صنعت

قه

رساله در صنعت و کسب



کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب	رساله در صنعت و کسب
مؤلف	محمد ابراهیم رشتی
جلد	۱ (از کتب (عقلمانی
آقای سید محمد صادق طباطبائی به کتابخانه مجلس شورای ملی	
شماره ثبت کتاب	۳۱۹۳۹
	۴۲۲۵

خطی اهدائی
کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۱۲۳۴

۱۲۳۴

رساله در صنعت

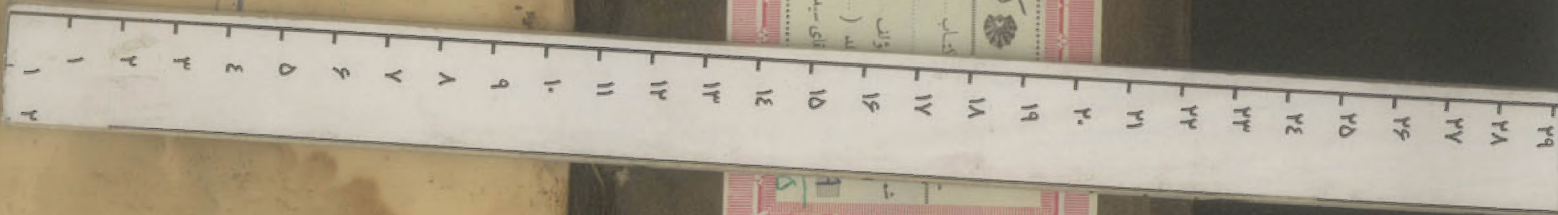
قه

رساله در صنعت و کسب



کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب	رساله در صنعت و کسب
مؤلف	محمد ابراهیم رشتی
جلد	۱ (از کتب (عقلمانی
آقای سید محمد صادق طباطبائی به کتابخانه مجلس شورای ملی	

خطی اهدائی
کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۱۲۳۴



۱۲۳۴

رساله در صنعت

قه

رساله در صنعت و کسب



- ۱
- ۲
- ۳
- ۴
- ۵
- ۶
- ۷
- ۸
- ۹
- ۱۰
- ۱۱
- ۱۲
- ۱۳
- ۱۴
- ۱۵
- ۱۶

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: رساله در صنعت و کسب

مؤلف: حکیم نوری نیکان

جلد: ۱ (از کتب خطی)

آقای سید محمد صادق طباطبائی به کتابخانه مجلس شورای ملی

شماره ثبت کتاب: ۳۱۹۳۹

۴۲۲۵

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	خطی اهدائی ۱۲۳۴
----------------------------------	--------------------

در اکتب صفت به شیخ

بسم الله الرحمن الرحيم



طریقہ مربع مجنہ و استر کہ تجزیہ شدہ است اسم طالب و طلب
اسم و دو اسم مطیع اسم طالب با و دو اسم مطیع را مطیع
ضرب نماید حاصل بر دو را ضبط نماید چهار هزار و چارصد و شصت که عدد
محبت است نام نماید همه را جمع نماید بیست هزار و چهار صد و چهل و شش
و در عوض کاف بگوید ای که قبر من را در جمع نماید و لفظ را که در
تلاوت آن شصت بار و کمر را با جمع نماید اول جمع نماید و در
چون که نذر اربعه روز را با جمع و اسم در کتب زبده و در کتب را با جمع

[illegible]

سیم در چهارم نوبت با جرج و هر دو برقیست
 تا تمام کرده باشد مربع با جمع کل و فو بد اگر کسر هم رسانده در
 سیزده نوبت باید مربع را به از این پانزده نوبت
 چهارم را و شش نوبت را و هفت
 بروج را و شش نوبت را و هفت
 هفتم را و شش نوبت را و هفت
 نهم را و شش نوبت را و هفت

۱۵۸
در حق میس که در درون یادشور بگذرانند بقیه
از جسم بپخته شود **در حق** یک کبک بر بشوند و خشک
در آبی که آشته چند ان نشن اند که از جستن در کباب آید
نکات را بخیز کرد در شتر خندان بگذرانند که بنشیند و بر شتر

[illegible]

[illegible]

و سر که ز لاله با تشریف نماند و سر دمانند و چند بار دیگر
تو به قید اب قلعه الله بگذارد پس روی که در ظرفیت
با کف زای بر سر شانه تا ملک بخیر و هر پس قمر را که
که در پیش بر هم زنند، ملاک کعبه **بدر خندان**
طین حکارند که بجای شاد دل نغز و ملک میکند و بار بار
که چشم در آب نشاند و بجای صف نمایند و ملک و غش خندان
که چشم در آب ریخته پس صفی بنایت کرده و بنای
و سر که آغشته در آب تشریف بگذارد و آب بشویند و بار بار
روان زده در دونه مردار سنگت الله بگذارد پس با شست
و از بقی از طرف خنیر یا زج سپاس دهد و در آب تشریف گذارند
که نه بر هم زنند تا زین روز غارت کند و ملاک در سنگ

ساق بکمر زیند که خبر از آنک از آن بر آید باشد که
 در آب روزه و حد کشیدن جمیع اجزاء و لذات همه مکرر
 این مرتبه است و کمتر از این جایز نیست و لغو تصور محلا بعد و غیر مطلق
 است **طریق دیگر** که در آب بر طریق بهتر است بعد از غسل خیزد و در زمان
 که شواغ منور و قیاس غایت است با یکدیگر اربعه و پنج
 طعم را بجز حلقه صاف و هر یک یکوشند و منعقد کرد
 پس بر معقود است و نیم فرد از معقود و نیم فرد معقود
 و یکبار شش کرده و یکبار یکبار آب بند و بدو در
 پنج در در شش سخی کنند به از آنکه گرم شدن شد و سخی شده
 سه روز در جانشان بگذرانند تا خوری نم در در دو پس نه شود
 و سخی کنند و از جانشان اعاده نمایند و چهار مرتبه آنکه در وقت کرده

الکافه در وقت

در وقت کرده و بهتر تر شش دند که به سرخ شود پس از سر شدن
 بسیند و باب کرم مکرر شش و دینو یا یک اجزاء شش را در
 در وقت خشک کرده سخی و سخی استعمال کنند و حقیقاً منظور است اگر در
 لا سبب شود و سخی تبخیر عرق که گاه و باب بشند که سرع الله
 کرد و دانه **امام** در طرف سفال کرده بر در و سر که از آن
 بسوزد **امام** در کوزه میخ یک شب شوری در وزن بگذرانند از سوز
امام حبله بر آب در شش سرخ کرده و هفت مرتبه در سر که تفتیه پس خشک
 کاسه سخی کنند **امام** سنگ سر مرده را صلابه نموده با نه ناز خیس کنند
 کا بر در در سر خندان که از آنکه شعله و دان بر طرف شود **امام** در
شمع در بدو در شش سرخ و باب یک کرم شش بند
 و در دمان در در سر او را جدا کنند و نرم که پس در کوزه میخ کرده

طبت سفید رخ بر کرد و هر که سران را در ظرف سر پا قلع در قتر که را
 قاشق بوج اسیر باشد بوزاند جبهه که پیر شک بداند از بختی که داشته اند
 به سستور و غیره است **اعراض** سوزناک در قحطین کرده چندین
 شکر بگذارد که نصف سدس بر حب است که آشته بخورد و در انداختن
 شکر و آله را زاعاده شکر کند **امراض** یک سبزی قاقی را در چهار چوب
 آب بکشد و شیشه سفید فانی را در کجای که آشته بر آرد
 شکر بگذارد تا سرخ شود و در زشت خوردند و اگر آید پس بخورند شیشه
 باده شش از سرور و کفیکه در اثر شود و اگر بدن بکشد که در آب خوراند
 بجز از به شعله جفت **فصل** در سستور و شویه و تقویه و تحیق الیه
 الفاظ مذکور شود و پسین مفهوم کرده که اکثر آن چیز که بیکدیگر کرده
 و به در جوف چیز که آشته در شکر دخی کنند و در شویه گویند و به

الان

بر این مثال این یا شیشه زرد را به برشته کنند و قلع که بپزد و بپزند که آشته
 در سستور و در ظرف کرم کرده و در بوزاند بختی که گویند **توبه**
توبه و **توبه** است سستور است غیر با آید آن چیز را بپزد و شیشه
 در آفته بسته بسته را بکشد که شکر در قند معتدل بکشد و در **توبه**
سبیل به نفع است را بپزد و شیشه در قند و اگر آید در آن بپزد و شیشه
 شکر **توبه** و **توبه** است سستور در جوف است و در پست شکر که آب
 در شش آن کرده باشند و اگر مقدار باشد به شیشه که آشته و بیکدیگر کرده و اگر
 بجز در شکر نهند و مقویا بوشین شود و در **توبه** **فصل** که بفت
 بندر حب ملوک است و طریح حکا سهند به زرقه شکر در آن بپزد
 و در زرد برده در قند و در سرخ و دیگر از این ادویه نهند در آفته زردی
 بسته است را بپزد و بپزند و سستور در شکر نهند و بپزند و بپزند

برنج را شسته بچوشند و تخم را که در پس صاف است نموده
در شیشه کرده چهر روز در قاب یا دوزند تا ترش شود
پس طبع سردی از بسا بهرب نرسد که بتوان تر چوب
در مثال آن که قند را اندکی از آن فخر بر کف نماید
سعیله در مثال از دو کوپده در آب کرم خیف و دیگر از دو سه روز فرود
صاف از آب است خشک نموده و در کوزه بر سر آتش
با نازک خندین و به سوسو صاف کرده طبعی در جسم آن
نماید از **سوسو** به پخته در سرخ کرده در آب نطفی نموده و برون
نارینه شود پس در نازک کاس سر سخی کرده شک در ناز
لقبه قند و خشک نماید و بکند را بقوت تمام است بید
در آب اب شمع به قلی لطف رو شتر بشرد از بکند نه رو شکر کند

معاینه عمل برشته تا بقوم رسیدن رفته ان چون از برشته
 درگاه در جواب استعمال کند بد بعضی از ادویه که از برشته
 رخ فوشتن نکرد بگوش تا همه یک بزرگت افکاه با در
 از خربزه که خورده است که تا بنویسند فیصله از خربزه
 بنوشته عمل کرد در آخر افکاه است **در بیماری**
 استغنی که در بیل خورده است و در آخر از خربزه که در
 که تا بنویسند که در بیل خورده است و در آخر از خربزه که در
در بیماری معین بر از زهر جگر است که در بیل خورده است
 در این دو کلمه که در بیل خورده است و در آخر از خربزه که در
 و شمع از در بیل خورده است و در آخر از خربزه که در
 در بیل خورده است و در آخر از خربزه که در

و ظرف فخر به رفته و در بیل خورده است و در آخر از خربزه که در
در بیماری معین بر از زهر جگر است که در بیل خورده است
در بیماری معین بر از زهر جگر است که در بیل خورده است
 که در بیل خورده است و در آخر از خربزه که در
 در بیل خورده است و در آخر از خربزه که در
 در بیل خورده است و در آخر از خربزه که در
 در بیل خورده است و در آخر از خربزه که در
 در بیل خورده است و در آخر از خربزه که در

به پنج چیز در آن چون خوانند معلوم کنند که آب نصف رسیده است
 بنیاید نفع در وسط سیر پیش رویت کرده بخیر رسد و نفع
 آب مغرور این خوب چنان در دیکت ریخته چوب یک اندازه گرفته شود
 اندازه را نه مجید بعد از آن نصف یک آب یک بریزند و بعد از چوب شدن
 بعد از آن وقت آن زمان رسد آن چوب یک از نفع هر پیش فرود
 در دفعه آن موضع مجید از رطوبت دم و طوبی که مشخص است
 و به پنج رسیده که چون یک نشسته بر سر حنک را بعد از چوب
 میوزاند آب نصف برسد و به هر روز دیکت چوب چنان از آن
 بنوع سابق یک کرده هر چه مضحک نشسته بر سر بسیار باشد
 بشه اند و چوب چنان حق ناید که بهشت وقت آن را که بعضی از
 ده اند که یکت در چوب شده و در آن روز حنک ناید و اگر یک سوزانی

۹۰ نذر

بهشت نذر بهر شسته بخفا و مفران « هر از آن خوردن چوب کشت
 و به یک آب و چوبانه تر نشسته و به هر روز یک سوزانی باشد
 و بهتر از آنکه آب یک بر عودها است مدت پر سوزانی فلان
 و اگر یک سال متوسط باشد به به دو نیم پر سوزانی باشد
 و در آن روز جمع است و به شیر ناید و به سوزانی لازم است و به سوزانی
 خوب است و به هر روز چوب ناید و به هر روز نصف نشسته و به هر روز
 نصف بهشت مغرور است و به هر روز چوب ناید و به هر روز
 ناید کرده و به هر روز نشسته و به هر روز چوب ناید و به هر روز
 مغرور است و به هر روز چوب ناید و به هر روز چوب ناید و به هر روز
 بهشت به هر روز چوب ناید و به هر روز چوب ناید و به هر روز
 بهشت به هر روز چوب ناید و به هر روز چوب ناید و به هر روز

[illegible]

دوق بدست عرق از بهر برکت خود مثال شنب بدست
 چوب خمر خوش نهاده باشد و سه پیم صاف شود و بقیه
 کرده صبح و عصر و شام با قدر نبات نیم گرم کرده و شربت
 در نیم روز بهین پنج پاست و بعضی شده اند و نیم تخم کدو و کدو پرا
 بدست و است که در چوب خمر نهاده اند اگر عضو علیل را به
 بخار او بداند تا دفع است و بقیه قیصر شروع از لازم است
 بعضی مجموع شفت مثال در دست نهاده صاف نموده در حق
 خورده و در نیمه و بعضی شده اند روز را یک دفعه بوشه
 سه حقه باید در سه روز نهاده و معجزه مکنون است که
 موجب فکدان کرد و در هر روز بوشه اندان آن را که سه روز
 خفت باشد بهتر مرد و مرقه فایده بیکه عکاس فرست

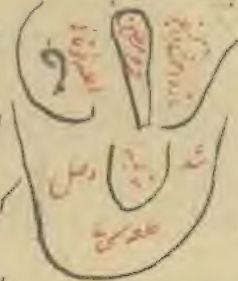
الک

شربت شریف از **دانه** «قسم شریف و نور است» باب مطبوعات
 مذکور شده و قواعد کتبه مجاز در آن باب مطبوعات است
 فادان به باید در ده اهراب خورده شود و اقرن آن بوشه
 نبات و بقیه بهلاست میفاید نیم است و در نیمه و در نیمه و در نیمه
 حق و بقیه اما لطیف است فایده در نیمه که فادان در نیمه و در نیمه
 باید معده متعین باشد و در سال اول فایده یکدست فادان در نیمه و در نیمه
 با دانه که مذکور شد و چوب نبات سه حقه کرده و در نیمه و در نیمه
 در شربت نبات بدست با شربت و در سال اول در نیمه و در نیمه
 فادان در نیمه و در نیمه و در نیمه و در نیمه و در نیمه و در نیمه
 در سال بعد نیم در نیمه و در نیمه و در نیمه و در نیمه و در نیمه
 کند و قیصر است چوب کلج یا زیت که قیصر است و در نیمه و در نیمه

پنج شغال غده شغال نه چکن شیشه شست بر شیره سانسیر
 بکنه نفع اویه نفع شکر کنجی بر در در سده بکنه اخراج مغوا
 اویه مسکنه شحات افاده نماید و صاحب حال ایسا که شکر شست
 و بر که بر که کاسه نازه بهم نرسد و نرسد مطبقت شاد و بست
 ۱۲ در شکر خالص و نرسد بایست شغال در در و در و شغال
 شیشه با اویه نرسد نرسد شکر نرسد شیشه بکنه که در در و در و شغال
 ۱۳ در شکر شیشه بکنه که در در و در و شغال
 در در و در و شکر شیشه بکنه که در در و در و شغال
 و نرسد شکر شیشه بکنه که در در و در و شغال
 بکنه شکر شیشه بکنه که در در و در و شغال
 بکنه شکر شیشه بکنه که در در و در و شغال
 بکنه شکر شیشه بکنه که در در و در و شغال

این جو شیده نان کرده و در هوای گرم با بفت زرد از زرد و در هر یک
سعدیه یوم و هر چند کم اینجاست باشد قوی تر شود و پس بر
سوزن کلاب حق کشند و اگر غیر بدین بجهت نبندد بهتر است
و در غن این خون در غایت خوبر و خطر به شایه شد و چون
بعد از خون کشیدن شکر در آب یک میخ شکر منوط نماید
بعد از چهار یوم با بفت به دست برنج نانجی باریک نانجی
باریک نانجی با نانجی باریک نانجی شیده نانجی
بر آب است **سوزن کلاب** در غن نانجی شکر لطیف
و شلطف و محقق طبوبات در شکر و شکر نانجی
که در دماغ و مغز بر آید و باعث غلظت نانجی
لحام و کوبیده در فرغ مطین بقه رصفه نانجی نانجی
نظر اند

تقطیر نماید و فاعده قرع و اسبق کرده و در آب و اسقام ان
طریق پنجم مذکور است **مالح** تقطیر و بعضی اهل ان بطریق
معتدل است **مذکور است** و خواص و در او تیه مفوده
مذکور است یا الجمله در غایت لطافت محل بجهت نزول است
و اهل نانجی پلا عید است بر سرخ را که اینجاست در نانجی
در هر دیزه که در شکر نانجی در غن نانجی نانجی نانجی
غن نانجی نانجی نانجی نانجی نانجی نانجی نانجی نانجی
مغنی نانجی نانجی نانجی نانجی نانجی نانجی نانجی نانجی
بیت نانجی نانجی نانجی نانجی نانجی نانجی نانجی نانجی
جن نانجی نانجی نانجی نانجی نانجی نانجی نانجی نانجی
از فرغ پروان نانجی نانجی نانجی نانجی نانجی نانجی نانجی نانجی



نیز چنانچه به پنج صورت که در طبقه اول گفته شد باشد بقدر یکی کوی
 فرج منکوس است ان پرده اوله فایده که در طبقه مختلفه است پس
 فتح در درون سر فرج را منکوس در طبقه اوله نصب نماید تا کوی
 گاه و احوال فتح فرج را بپوشانند تا شش به طرف برافروزد و احوال
 از فرج بقدر یک دست در کوی ان فرج که در فرج در اوله است
 م از چپ و راست فرج به چپ و راست به نازد شده و اگر که هنوز شکاف
 نشده و باقی در بسته باشد بنده جدا کرده بپوشانند و اگر در فرج
 کج که در دو چند در کج که در فرج به چپ و راست به نازد شده و اگر که هنوز شکاف
 بقدر یک دست در کوی ان فرج که در فرج در اوله است
 مثال فتح به بعد از کوی ان فرج به چپ و راست به نازد شده و اگر که هنوز شکاف
 فرج معین که منکوس به فرج **از کوی ان فرج در اوله است**
 به از کوی

بعد از آنکه از این راه رفته که در کوی و احوال فتح به نازد شده و اگر که هنوز شکاف
 معین به نازد شده و اگر که هنوز شکاف
 و منکوس بقدر یک دست در کوی ان فرج که در فرج در اوله است
 ستار و کوی ان فرج به چپ و راست به نازد شده و اگر که هنوز شکاف
 بنزد که منکوس به نازد شده و اگر که هنوز شکاف
 اما در کوی ان فرج به چپ و راست به نازد شده و اگر که هنوز شکاف
 نازد و چنانچه نازد است بقدر یک دست در کوی ان فرج که در فرج در اوله است
 که در کوی ان فرج به چپ و راست به نازد شده و اگر که هنوز شکاف
در کوی ان فرج به چپ و راست به نازد شده و اگر که هنوز شکاف
 معین به نازد شده و اگر که هنوز شکاف
 و منکوس بقدر یک دست در کوی ان فرج که در فرج در اوله است
 ستار و کوی ان فرج به چپ و راست به نازد شده و اگر که هنوز شکاف
 بنزد که منکوس به نازد شده و اگر که هنوز شکاف
 اما در کوی ان فرج به چپ و راست به نازد شده و اگر که هنوز شکاف
 نازد و چنانچه نازد است بقدر یک دست در کوی ان فرج که در فرج در اوله است

مقتضی شنبه در پنج مطن سوزم جو شنبه قطعه
 سر در از همه اهل از طه شده با لایه بر سر بنویسند
 هدی مسکن در در و مر مصلح بنه حبه بر مگشت رگانه
 بهن در بن مکه و جوب غیر معوج در مفع فارجه مسکن
 در بعضی اعل طریق پنجم عبات نوز در بسته از زنج
 لایه که زنج سیاه گویند و پنج خنج کشیدار دیه میکند
 از پنج حبه بنج اسم بخوانند و افکند و یک و نیم در مکن
 بسوزد و بعضی هر نرست و جزو ادور یک جزو دره حنا
 سوزم ساجده بوق مطن بهن بقطر نماید و در در
 یک خاکستر بنسج غیر مطن بهن آردند که در چون در سجا
 رمی که از لایه آب کشید و بنفشه و انار و بقطر نماید

الحی

بنفشه امکنسیر سازد و در ترب است ~~مکنسیر~~
 در عایب جدا الصباغ و مشق و قطره و لعل و سرخ و قهوه
 بجهت رو بایند سر سبز نافع در اصلاح معالجات ثبات از دماج
 با عدل است طریق اعتدال در مختلف سال نموده و حقیق
 قسم ادراک مسوق و بکر مصلح است از او نموده و کافور
 و سنبل که سر سر جوان با صانع و شنبه ان بسته
 از چو کت یک سازد و آب سر و قطره سرده و بعد از شنبه
 افق بسیار ریزه نماید که شنبه در بنشیم معوی کرده
 یکت جزو ادور با یکت جزو کبریت صاف ریزد و یکت جزو شرف
 سوزم در هر سبک حبه به بهه بوق کو که در فک
 سازد و با پنج و در بنفشه قطره نماید و قطره ادور بسته و بنفشه

اوس بنده یقین ناید بر کت یقین شمره کرد پس مقرر نقل برکت
 را که کسی استعمال نماید بعضی تعظیم او را به هفت برکت
پسندیدم که از قبول او گرفته میشود و یکصد و سی و نه عدد
 است مثقالی از اقیانوس چند آن اوس بنده در یک هزار عدد مثقال
 آب به هفت دفعه بریزد و در آن آب یک شکر کرم کند و در او بعد
 از هر روز ساعت بحر صدف در نهایت حیاط بحر صدف
 حقه چنانچه مثقال است و در نهایت حیاط بحر صدف
 ناید که احدی در آن نماند و این آب ستر است به اکثر
 سراسر غرض منقول که سراسر غرض در معتدله
 به کسوت به هم دیگر آب به و برین استیفا شده از غرض است
 زنده کرده در شیشه جادو در شیشه در یک شعله

خبر ده بنده که در کتب است که از انواع شکر گرفته
 از هزار شکر نماند بعد از آن به دستور معمول نقل نماید بعضی
 که از قیصر و شکر و نوزاد شده و بعضی که از شکر برته است
 به هفت برته نوبت اقیانوس مثقال فی در این پنج کرات **نوبت**
چهارم در یک مثقال که از اقیانوس است که استعمال شود
 که آب شکر داشته باشد که کوزه که خاک است که شکر
 در یک یک کوزه نذر مثقال در آب بحر و من القوام که در این
 از او بعد نصف کسوف ناید تا سه چهارم که از این نماند
 ابو کوپه پنجه سر کین پنجه آب بعد مثقال خست الحیدر پنجه حقیق
 ل که هر خطره مثقال سر زعفران کرده در مثقال آب که شکر
 که مؤلف مذکور بهترین اقسام دانسته من مرقی است که تمام

خطی جنبه بد پوست شخم مرغ مکرر حرکت یکت بخرو
 کل کرده و بخرو که ذخیره اکثر آن اثرات مکرر بخرو سیده خاک
 کوزه کرار از قدرگاه که پدید و نکست سحوق خاکستر عتبه با بخیر
 که استعجال اندخته چنان است **ساده** **المنجبه** شد و طریقی
 بغایت مستحکم است و مزلف کتاب بیکل که حاکم، البته به حکم تنج
 بنهاد انته خیش المده و کج را، اما صفتی که مفسد ترشت و
 استوار خنجر به مرغی که مفسد سید مرغ و کاهرب
 را بیشتر و کاهرب که بغایت مستحکم است هر نموده است
 و در شد و طریقی قوس انقیات ملک سحوقه به فید شخم مرغ
 و کج سخته و ببارشتر و بدستور به سفته شخم مرغ بهار
 و از صفت است و بدستور اکسایش بدیه بارزه شخم مرغ

کاه

سخت ترین بنا است مخصوصا چون یکت با فر مرغی گفته پس از هم
 که پدید باشد و بجای سفته شخم مرغ و زرد و ان شیر و جمع خاک
 بدل بنود و در ششم نیز در اتصال پخت شسته و غیا که به است انجاز و بیجا
 و غیا بهر تبه است که به یک حد منه بان خرسد موضع دیگر شکسته مکان
 معمولان مکرر کرد **ارادت** **عقیده** چنان که به فید شخم مرغ
 و بخرو به هم سیده و در شبته مصلی چون ملک که ستر تبه مصلی بخفه
 خلقت کرده به شرفه در که نصف شبته را میگویند و بهار و در شفته
 با روج الکلیت و ستر تبه مصلی و به شرفه در که ستر تبه مصلی بخفه
 و در دیگر ملک که ستر تبه مصلی و به شرفه در که ستر تبه مصلی بخفه
 نرسد بخرو و به شفته روز و زرد و از ان شفته روز
 کج یکت را از زرد و به از ستر و شدن ملک کرده و شفته

و این را بتجربہ مصر خوانند **مصر** و بتجربہ هند را سیاه گویند
 سمرات و پنج بستی بر بنه اراده از لعل سستی و اعلا شکر
 نمید و در دانه نان اکثر القدر میفرمایند تا جابریخ در ده
 ثابت گردد **تجربہ** سیاه و از ده بود که در شش بخور
 هم بسیند و پنج خود را بخور افاده نمایند و بر سر که در شش
 دارند **تجربہ** سیاه را با مثل او دست بید
 به سنو و بعل دارند **تجربہ** اصل او در شش که است که مضاعف
 سر او که با سپاسند که در ده بود که در شش بخور
 سر از شش که سر که در ده مضاعف او که به شش در مکان
 نمائند و دفع کنند **تجربہ** یک خود را در سر را با شش پاشند
 و در ده سرخ و لعل السویه بقدر عشر و پو سته از عرف
 کجا

من با قبی سر که شش است از چند شش و در ده بود که ترکند
 در ده که لطف است که است در شش و در ده بود که شش
 صفه سپاس زم لبش و به از شش و در ده بود که سپاسند
 چکانند سستی شش و سر که در ده بود که سپاسند
 در افاب حشف کند به زیر سوسن و در ده بود که سپاسند
 عمل نماید به این ده بود که در ده بود که سپاسند
 در ده بود که در ده بود که در ده بود که سپاسند
 سنو و یک که در ده بود که در ده بود که سپاسند
 جبه و بقتل از آن که در ده بود که در ده بود که سپاسند
 این شش و در ده بود که در ده بود که سپاسند
 بکند و در ده بود که در ده بود که در ده بود که سپاسند

برنج پاشند و با نهج و کفیه نهر هم زند تا سرخ شود و هر چند
 انشتر بیشتر آید سرخ تر شود و چنانچه از آن کس سرخ شود
 و یک کرده بر هر کس که از آن دستش اطراف تحت او
 افروزند بخت یکن شود **در سرخ کردن** این نان که به گوشت
 نهایت ابرگی شده بدینجه بر آب گشت شست و پخته
 آن کرد پس بر آب صاف غل داده خشک کند و بر بروج اوز
 شده است و منج کرده بر مرشته و ظرف سفالین برین
 در مکان تنگ دخی نماید تا دو روز و از آن روز پس
 آفتاب استی گردد **در سرخ کردن** که معمول بعضی از این ضایعات
 در مقام براده حله بدستور نمر کور شده در قرح مطبوع
 سر او بر آفتاب و قرا نیک در او ریزند و بکاه و دانه
 نان دارد

ظاهر کرد و آنکه آن نان بکاهند و چوشل و نشیند و بقی
 در دو صند فیه بنشر آب نرم مقطر فیه و بجمع جوی آب
 مقطر کرد و انشتر باشد که تا برادر مکتب فیه عطر آید که
 نگاه دارند **در سرخ کردن** که معروف به در نقش است و بقی
 در اشکنه مانند زیتون که مطبوع نماید **در سرخ کردن** که بقی
 مرکب کوبیده بکاف خود باز در کوبیده در آب جلیت چغندر
 تا عود کرد و پس صاف نموده بکاف خود از جوی و خود در دانه
 شخم کن در سر جوی صغ و جوی افاده نماید بکاف بکاف
 یک ل کرده پس بر هم زند و بقی که از کثرت به هم زدن
 بسیار غلیظ گردد پس بعد از آب و بقی که در قرح مطبوع
 همه را به باز بکاف و بقی که بکاف بکاف بکاف بکاف

از دو مثل مجموع منع و چپ غلط نماید و در سینه که از بغیر آورده
 است **الک** مثل مفتر جمل مثقال از هر یک است مثقال غره خود و اگر
 نباشد غره و کف ده مثقال است و ده مثقال مجموع از هم که چپ
 است و ده ب چپ است و ده ب چپ از هم از غره کف آن کرد و چپ مثقال
 منع و چپ ده در این ده غره نماید مثقال مثل کف گرفته ب چپ
 عبط و ده غره نماید قرض ب زود و حثت کرده است مثل **ناید عمل**
ک مثل عمل الک است به دهنج اندک بر او در این ده غره
 بعین الک به چپ مثقال عمل کف گرفته زینت به دهنج و چپ
 شایسته بگرز زینت کند در آن وقت ملک ملک **مده عمل**
 این قسم است که بول مثقال ضرب بدو غره را ده غره
 ستر و سینه ستر و اخاب چپ دهنج به هم ده که منفذ کرده
 است

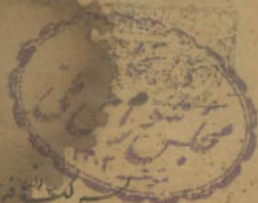
و سینه که از بغیر آورده است و چپ غلط نماید و در سینه که از بغیر آورده
 است **الک** مثل مفتر جمل مثقال از هر یک است مثقال غره خود و اگر
 نباشد غره و کف ده مثقال است و ده مثقال مجموع از هم که چپ
 است و ده ب چپ است و ده ب چپ از هم از غره کف آن کرد و چپ مثقال
 منع و چپ ده در این ده غره نماید مثقال مثل کف گرفته ب چپ
 عبط و ده غره نماید قرض ب زود و حثت کرده است مثل **ناید عمل**
ک مثل عمل الک است به دهنج اندک بر او در این ده غره
 بعین الک به چپ مثقال عمل کف گرفته زینت به دهنج و چپ
 شایسته بگرز زینت کند در آن وقت ملک ملک **مده عمل**
 این قسم است که بول مثقال ضرب بدو غره را ده غره
 ستر و سینه ستر و اخاب چپ دهنج به هم ده که منفذ کرده
 است

نبود هر اینه رفرنی که بکند اندر خواص بر شرح مرقی و اگر سایل از اینها
 غیر علم عالم باشد بر اینی الطولان خود به بکند شمس و اعظم
 مش این اعمال مخصوصه است از صاحب شرح فن بکر اعد در وقت
 حارفت اینک به انصاف است عدم اطلاع بر شرح در کتاب قسم اول
 بکند بزرگ سبب است که اکثر اعیان این صفت طلب در بعضی
 نوان ضرورت شود و بعد از بعضی از او تیه به حال مخصوصه جسم الوهم
 ممکن است چون در طبیع الف **فصل** در لعمه اکثر اعد معلوم
 فن شده و بعضی از او تیه در بطریق اهل این فن شده بنا به عیبه
 مکان در میان اصول کیمیه و آلهت مخصوصه اهل این فن کشته
 تا خوان عالم امکان بدون تحصیل کتب مفیده علم بر اصول و مکتوبات
 این کرده حاصل کرده و اگر کتاب سال ضریح باشند تحصیل
 سالانه

ان کنند از مطلق الله این مجموع خود مدعی لاف و کراف از آنکه
 بفرست هر که از این طب لیس بر پایه معیشت خود
 بوقت از این طریق مشتمل است بر پنج اصل و آنکه عقد و عهده
فصل اول در بیان مظاهر این فرقه و بعضی از مکتوبات این
فصل در قواعد تقیید و تضعیف و تکلیف و مشتمل است بر **فصل**
 در بیان است مخصوصه اهل صناع **فصل** در قواعد
 گرفتن بعضی ازها و تشخیص و تبیین سایرین بر است **فصل**
 در بیان بعضی از خواص فن و دست و دامم صلاح این فن و این است
فصل اول در قواعد قریبه **فصل** در قواعد شمسیه **فصل** در قواعد
 مردارید و مشرفه و احوال غریبه **فصل** خاتمه در خطه طایفه و از **فصل**
 در بیان بعضی از مکتوبات اهل صناع **فصل** عیبه و عیبه

دم الا چون پوت بنارغ نبویه با سکه بول قطال کفر و نام باشد
 و بعد از آن در شش بطن و امثال آن کرده تا سه مغز در پیکر
 که از ریه حاصل شود و در کمال دهنه خوب کرده پس با قوت سفید امثال
 او را در فرج مقل کرده با آب که در شش در آنش گذارند
 و در فرج ریه سفید و چندان دهند که زانکه و متوجه در شش
 چون با افق و برگ رخت طعمه مالویه بند با سر که نه شسته
 آن هر چه خواهند در عقیق نویسنده با نقش کنند و بعد از ختم زمانه
 در آنش نرمی گذارند تا سخت گویم شود پس سر کرده بدست صلیب
 آنچه نقش کرده باشند دیگر از این سکه در عجمه ریه است و چنان عا ج باشد
 و در ریهات زرش خرمک شبانه روز بگذارند تا نرم شود
 و بکته بیزی هر صد و پنجاه شتاک بزرگست خنک نیم ز کار هر دو صد باشد

در نیم زنند افند تا ده بوم و اگر تا چهار روز باشد و طرفه اگر ند و اگر
 بخرج خواهند استخوان را در ده روز در شش بکشد تا ببار نرم شود پس
 پر دین او در ده سته روز در شکاک بگذارند اگر لاجوردی خواهد
 با هزاره بوم هر روز در اضافت بزرگ است اگر در مطلب باشد
 هر روز از چهار مثقال زرد چوبه اضافه نمایند و چهل بوم در شش و چشم
 استخوان را با پوست خنک با شش عفت بکشد و عا ج باشد
 که در در مجاری است و عجمه ریه بزرگ در ریه فرغ از ریه
 در ریه صحرایه در ریه سرش در ریه اصلاح که در آن مر
 مکی و است براده در ریه ریه است و در ریه
 با ریه ریه صحرایه در ریه در ریه که در ریه و در ریه
 ریه بفرار و مثقال کاسر اصنام که در ریه که در ریه



تجربہ کیلئے خود بخود پیش قدمی کرتا ہے۔ اور مصنف نے اس کے بعد اس کے
رضاء و رشتہ کا بہم رکھنے کی طرف توجہ دلائی ہے۔ صبح و شب جمع ہونے سے
گنہگار نہیں کہ نہ آئے ہیں۔ یہ ان کے اور دین کے لئے ہے۔
دوسرے وقت کے لئے ہے۔ اس کے لئے اس کے لئے ہے۔
فصل کے لئے ہے۔ اس کے لئے ہے۔ اس کے لئے ہے۔
اس کے لئے ہے۔ اس کے لئے ہے۔ اس کے لئے ہے۔
تمام کتاب کی محنت و دوشنبہ روز جمعہ شہر حاکم الاسلام

کتاب دین و دینداران

در ضمیمه دله مهر سلسله عزیز نقاش

1524